....این تحلیلی است؛ جهان ماهیت از خوبی و به سوی خوبی دارد.وقتی که از او به وجود می­آید، یعنی رحمت واسعه الهی است که همه موجودات را در آفرینش شامل می شود. وقتی به سوی او حرکت می­کند، باز رحمت واسعه الهی است که البته درباره مؤمنین رحمتِ رحیمی خداست. این قسمت به خلافت الهی مربوط می­شود. استعدادی است که انسان دارد و انسان به عنوان خلیفه الهی حامل مقام ولایت است.که در این جایگاه .....\_افتادگی نوار\_آیا موجودی از این جریان و از این سیر باز بماند یا نه؟ اگر انسان، زن و مرد را در جهان بینی الهی و توحیدی درست تصویر کنیم، میتوانیم به بسیاری از سوالاتی که در ارتباط با انسان داریم پاسخ بدهیم و الا نمی توانیم ریشه بسیاری از تکالیف را تحلیل کنیم. هم زنها و هم مردها ممکن است احساس تبعیض کنند.بعضی از تکالیف متوجه مرد و بعضی از تکالیف متوجه زن است.بعضی از بخشودگیها متوجه زن و بعضی از بخشودگیها متوجه مرد است. ما ابتدا باید مبنا را در جهان بینی قرآنی تحلیل کنیم. برای این تحلیل به آیات قرآن کریم مراجعه کردیم.به داستانهای ارزشمند قرآن مراجعه کردیم تا بدانیم در این آیات و در این داستانها وضعیت انسان و وضعیت زن و مرد چگونه ارزیابی میشود. در کنار مسئله زن البته دو سؤال دیگر هم مطرح شد.یکی بحث آزادی،حق بزرگ انسانها و دیگری مسئله خردگرایی و ارزش تعقل و اندیشه در تفکر دینی است. گفته شد که اصالتاً باید بحث زن را رسیدگی کنیم اما دو سوال دیگر را نیز با توجه به جایگاهی که امروزه در اندیشه دینی در ارتباط با مغرب زمین مطرح است،لازم الذکر است.در بررسی آیات تحلیل روشنی از اینها بدست آید و معلوم شود موضع اسلام در این رابطه چیست. در اولین داستان قرآنی، یعنی داستان حضرت آدم، نکاتی ذکر شد. 1- آدم، خلیفه خداوند است پس اولا بحث خلافت خیلی صریح از آیه به دست آمد «انی جاعل فی الارض خلیفه». و سؤال این شد که خلافت خلافت مرد است یا خلافت انسان؟. 2- آگاهی آدم از همه اسماء الهی. که گفتیم معلِّم خداوند است و شاگرد آدم 3- ملائکه شاگرد آدم شدند 4- مقام ملائکه، مقام معلوم است. «لا علم لنا الا ما علمتنا».تنها موجودی که مقام نامعلومی دارد آدم است. آدم که خلیفه خداست یعنی رشد و سیر بی نهایت دارد. علم به همه اسماء الهی دارد. ملائکه که مقام معلوم دارند با چهره افساد آدم، چهره زمینیش در ارتباط بودند.وقتی معلوم شد آدم استاد ملائکه است، خداوند چهره اصلاح آدم را به ملائکه نشان داد که از آن به «غیب السماوات والارض» تعبیر کرد.(من غیب آسمان و زمین را می دانم.) یعنی آدم چهره غیبی دارد و بخشی از وجود انسان، وجود غیبی است که ملائکه در حد درک آن چهره و آن درجه از کمال ]مجموع کمالات انسان[ نیستند.در جلسه گذشته و با همین نکات توانستیم سوال خردگرایی را پاسخ دهیم و گفته شد شبهه تعارض علم و دین به داستان سفر پیدایش در تورات بازمیگردد که در آنجا کفته شده است درخت منهیه، درخت علم بوده است. اما در قرآنی که اولین و مهمترین فضیلتِ آدم، شاگردی خدا و معلِّمی همه ملائکه است و چنین استعداد نامعلومی برای آدم تصویر شده که ملائکه از درک آن عاجزند، شما حق ندارید مسئله تعارض علم و دین را به حساب دین بگذارید.پس انسان در خلافت الهی، مهمترین نعمت و مهمترین امتیازش علم است. پس تعارض علم و دین را بر اساس این آیه پاسخ دادیم.اما این سوال باقی ماند که آیا زن هم می تواند خلیفه الهی باشد؟ و اگر خلافت فقط از آن مرد نیست چرا تقدم خلقت با مرد بوده است؟ بالاخره اولین انسانی که خلق شده، حضرت آدم است.موضوع آیه، خلافت و شاگردی مرد است نه انسان.«علم ادم»،«یا ادم انبئهم باسمائهم» آدم خبر بده، تو استاد ملائکه باش. پس بحث هنوز در محدوده مرد است.

گفته شد که مسئله خردگرایی با آیه دیگری هم ثابت می­شود. یعنی با آیه دیگری میتوان ثابت کرد که خلافت تابع علم و معرفت است و امتیاز بزرگ انسان در خلافت الهی، امتیاز علم و معرفت است و اساس اندیشه قرآنی بر تعارض و تضاد بین علم و دین نیست. این آیه، آیه بسیار زیبایی است. مرحوم آقای مطهری از این آیه در پاسخ به سؤال بسیار معروف جامعه شناس بزرگ غربی، اگوست کنت، استفاده می کنند. شاید شما با این سؤال آشنا باشید؛ مرحوم آقای مطهری مسئله مهدویت را خیلی زیبا تبیین می­کنند.

اگوست کنت جامعه را به سه دوره تقسیم می کرد: "دوره ربانی"، "دوره فلسفی" و "دوره علمی". سال گذشته در افتتاحیه دوره اندیشه دینی این نکته را برای دوستان عرض کردم که اگوست کنت مطرح می کرد که تاریخ سه مرحله دارد: دوره جهالت تاریخ. دوره ای که بشر تا حدودی آگاه شد و اطلاعات بشر، اطلاعاتی اولیه بود و الان که دوره آگاهی های مفصل و دقیق بشر است. دوره جهالت مطلق، دوره خداست، دوره ای که بشر تا حدودی آگاهی داره دوره فلسفه و دوره اصل علیت است و دوره ای که بشر آگاهی کامل و دقیقی دقیق از چگونگی حوادث دارد، دوره علم است. به اصطلاح آقایان پوزیتویستال، دوره دوم دوره آگاهی از چرایی بود و این دوره، دوره آگاهی ازچگونگی هاست. این دوره، دوره علم است.دوره علم تجربی است. لذا درجامعه شناسی امروز و در بسیاری از علوم انسانی امروز، این تقسیم اگوست کنت مطرح است که علم، خدا را به مرخصی فرستاد. رسما اعلام می کنند که ما از موجودی به نام خدا وقتی استفاده می کردیم، از اندیشه دینی وقتی استفاده می کردیم که جاهل بودیم. نمی دانستیم زلزله چیست؟طوفان چیست؟ می گفتیم خواست خدا بوده، نماز آیات بخوانید. سوالات بی جوابمان را با موجودی به نام خدا پاسخ می­دادیم. وقتی آگاهیمان بیشتر شد، گفتیم حتماً علتی دارد. به اصطلاح تفکر فلسفی. علتها کلی بودند و دقیق هم مشخص نبودند. اما الان که علم آمده و دقیقا می توانیم عللِ چرایی و چگونگی حوادث را تحقیق کنیم، دوره علم است. لذا به اصطلاح، «ساینتیسم» و علم گرایی و مدیریت علمی، در مقابل دین گرایی و فلسفه گرایی و به اصطلاح فلسفه بافی بحث بسیار مهمی در اروپا است و از اگوست کنت که پدر و بنیانگذار اندیشه پوزیتویستی است و فلسفه­ی حسیِ افراطی و تحققی و تحصنی را به اصطلاح پایه گذاری کرده مطرح بوده است.-البته موضوع بحث ما اینها نیست- اما بالاخره به شکل کلی سه دوره داریم. دوره خدا، دوره فلسفه و دوره علم. فلاسفه حسی و مخصوصا اصحاب علوم تجربی بعد از رنسانس به این سه دوره خیلی اصرار دارند. ریشه این عقیده به مقدار زیادی –متاسفانه- به مسیحیت و دوره هزار ساله حکومت کلیسا و به اصطلاح آقایان دوره حکومت «فلسفه اسکولاستیک» برمی­گردد. فلسفه اسکولاستیک فلسفه ای بوده که در مدارس کلیسا-اسکول یعنی مدرسه- تدوین می­شده است. بیشترین کاراییش هم توجیه عقائد غلط مسیحیتِ تحریف شده بود. این دوره که در تعارض جدی با علم قرار داشت و متاسفانه به شدت مورد حمایت کلیسا بود، یکی از مهمترین زمینه­های به وجود آمدن این تصور و تفکر در اندیشمندان غربی بود. و در جلسه قبل هم عرض شد که انجیل می­گوید در سفر پیدایش، آدم چون عالم شد خدا او را از بهشت بیران کرد. مرحوم آقای مطهری رحمت اله علیه برای پاسخ داد به این تحلیل، در ادامه بحثی که در جلسه قبل از آیه «علم آدم الاسماء کلها» داشتیم، از این آیاتِ بسیار زیبای قرآن استفاده می کند؛ اولین آیه ای که بر پیغمبر اکرم نازل شد: «اقرأ باسم ربک الذی خلق\*خلق الانسان من علق\*اقرأ و ربک الاکرم\*الذی علم بالقلم\*علم الانسان ما لم یعلم». این آیات خیلی زیباست و تقریبا رسالت اسلام و قرآن را خیلی زیبا تبیین می کند. به پیامبر اکرم می فرماید بخوان به اسم پروردگارت پروردگاری که خلق کرد «باسم ربک الذی خلق» بخوان به نام پروردگار پر کرامت یا کریم­ترین پروردگاری که آموخت به انسان به وسیله قلم، آنچه که را که نمی دانست. در این دو آیه، دو نعمت بزرگ الهی به بشر گوشزد شده است، یکی نمعت آفرینش و خلقت و دیگری نعمت علم. اما با چنان دقتی که معجزه بودن قرآن را نشان میدهد؛ رَبّکَ الَّذی خَلَقَ،رَبّکَ الَّذی الذی عَلَّم. فرق نعمت خلقت و علم در این کلمه است؛ اقرا باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا و ربک الذی علم باید اینطور باشد؛ اکرم اضافه شده است. نفرموده است ربک الذی علم. فرموده اقرا و ربک الأکرم الذی علم بالقلم. قرآن قانونی دارد بنام لقد کرمنا بنی آدم،کرامت و تکریم ما متوجه انسان است. کرامت را به انسان دادیم، ما انسان را گل سر سبد خلقت و عزیزترین و کریم ترین موجود قرار دادیم و لذا -انشاالله می­رسیم به این مطلب- اصل علیت غایی در قرآن تائید شده­است که همه چیز برای انسان خلق شده. انسان کریم ترین و عزیزترین موجود است. بحث در اینجا این است که قرآن میگوید خلقت انسان، مصداق کرامت خدا نیست. خلقت خیلی بزرگ و خیلی دقیق است اما مصداق کرامت خدا نیست. پس مصداق کرامت خدا چیست؟ علم با قلم که منشا تمدن است. خلقت با همه بزرگیش مصداق کرامت ما نیست. چیزی که مصداق کرامت ما نسبت به انسان است، اقرا و ربک الاکرم الذی علم بالقم، علم با قلم است که مصداق کرامت ماست.نعمت خیلی برتر از عظمت خلقت است. لذا اولین و بزرگترین نعمت خلیفه «علم الادم الاسماء کلها» است. خدا آقای مطهری را رحمت کند، فرمود آقای اگوست کنت، شما در مقابل چنین دینی که در طلیعه نزول آیاتش علم با قلم را مصداق کرامت خدا معرفی می کند با چنین ظرافت و دقتی «ربک الذی خلق» اما «ربک الاکرم الذی علم بالقلم» باز هم می­توانید بگویید که دوره علم دوره ای است که خدا باید به مرخصی برود؟ می­فرمایند آقای اگوست کنت، بگذارید ما تاریخ را به سه دوره تقسیم کنیم. تاریخ از نظر قرآن، دوره کودکی داشته است. تاریخ مثل انسان است، انسان دوره کودکی داشته. دوره کودکی، دوره بازیگوشی دوره سوالات کودکانه است. کودک وقتی سوال می کند باید جوابش متناسب با فهم و ظرفیتش باشد. خداوند در دوره کودکیِ تاریخ، پیغمبرانش را فرستاد اما با معجزه و جادو. حضرت موسی پیغمبری است که باید با قومی سخن بگوید اما بلسان قومش-داستان­ها را بررسی خواهیم کرد و عظمت قرآن روشن خواهد شد-. دوره دومِ تاریخ، دوره جوانی تاریخ است. یک جوان در دوره جوانیش دو چیز در او رشد می کند؛ یکی قدرتو دیگری شهوت. سوالات قوی­تر و پخته­تر می شوند، سوالات عمیق­تر می شوند اما قدرت هم بیشتر می­شود، شهوت به غلیان در می­آید. واقعیت زندگی انسان اینگونه است. قرآن می فرماید دوره ای به نام دوره جوانی تاریخ هست که در این دوره، پیغمبر وقتی مبعوث می­شود باید با کتاب مبعوث شود، با اقرا مبعوث شود با علم و قلم باید مبعوث شود. «نون والقلم» قسم به قلم «اقرا و ربک الاکرم الذی علم بالقلم». خداوند معجزه مهم پیغمبرِ دوره جوانیِ تاریخ را کتاب قرار میدهد. علم و قلم قرار میدهد. اما در این دوره جوانی جنگ و نزاع و کشمکش زیاد است. شهوت و جاه طلبی زیاد است. آیا ممکن است تاریخ با دو دوره زندگی تمام شود یا ادامه می­یابد؟ همانطور که یک انسان بعد از دوره کودکی و جوانیش به دوره پختگی -مثلا نزدیک سن چهل سالگی- و دوره تعادل می­رسد که خبری از احساسات جوشان و وسوسه­ها نیست و تعادل و افتادگی حاکم است طبعاً باید دوره سومی در زندگی انسان برسد. قرآن می فرماید دوره سومی هست به نام دوره مهدویت. دوره عدل کلی و دوره پختگی تاریخ. در دوره دوم مشکل بشر مشکل شهوت است، مشکل بدحجابی و بی­حجابی، فساد، ظلم و انحراف است اما باید دوره ای برسد که تعادل قوا در تاریخ به وجود بیاید. آن دوره را قرآن دوره عدل کلی می­نامد -که ان شاء الله بعدا در بحث­های بعدی انسان شناسی قرآن باید آنرا دقیق تبیین کنیم-. دوره مهدویت می­نامد. در دوره جوانی، طلیعه جوانیِ تاریخ با بعثت پیغمبر اکرم است در جوانی تاریخ بشر از ولایت رو برگرداند. علی بن ابیطالب علیه السلام تنها بود. در دوره جوانی، تاریخ تحمل عدل علی را نداشت اما در دوره پختگی تاریخ، بشر به سمت عدالتخواهی حرکت می­کند. قدرت­طلبی، شهوت و مشکلاتی که الان بر بشر حکومت میکند باید جمع شود. مرحوم آقای مطهری خیلی عالی تاریخ را تحلیل می کند لذا می فرماید آقای اگوست کنت اشتباه می کنی. بدان تاریخ به دین و اندیشه دینی رومی­آورد. مسئله انقلاب اسلامی و ولایت فقیه یعنی الگوی حکومتی برای دوره پختگی تاریخ. به همین دلیل دنیا را نگران کرده است. اینها دیدند مرجع تقلیدی از قم بلند شد به نام سید روح الله، جریانی راه انداخت و بدنه قدرتمندی مثل بسیج به این جریان متصل شد. اینکه در مراسم افتتاحیه امسال عرض کردم، مقام معظم رهبری فرمودند انقلاب صدر اسلام در دوره درون سازی و جهاد اکبر منحرف شد، ناکام ماند و عدل علی و زهد علی نتوانست مانع شود، ناظر به همین مطلب بود. چرا که آن دوره، دوره جوانی تاریخ بود. مرحوم آقای مطهری می فرماید آقای اگوست کنت اگر می خواهید تاریخ را سه دوره کنیم؛ دوره کودکی و سحر و جادو، دوره نبوت رسول اکرم و دوره ولایت امام عصر(عج). فاصله دوره جوانی تا دوره پختگی حادثه ای به نام انتظار وجود دارد -که ان شاء الله بعدا بحث می کنیم-. پس آقای اگوست کنت ما ضد علم نیستیم، ما معتقدیم این دوره، دوره علم است و باید به آن سمت حرکت کرد. آقا امام صادق(ع) می فرمایند تا زمان ظهور امام عصر -بشر 27 شعبه علم دارد- در همه علوم دو شعبه بیشتر شناخته نمی­شود، 25 شعبه دیگر در زمان امام زمان شناخته می­شود. ان شاء الله طلیعه دوره سوم یعنی دوره عدالت­خواهی و عدالت­گرایی تاریخ، دوره اقبال مردم و دوره حاکمیت بسیج مردمی به سمت ولایت است. این دنیا را می ترساند. از این رو دین زدایی می کنند. انفجار، کشتار، ترور که اقبال مردم را به دین تضعیف کنند. در لندن یکی از مشکلات، اقبال مردم به دین است. یعنی مردم اروپا الان به دین رو می آورند. اروپا، آمریکا، آفریقا. مشکل اصلی دنیا همین است -حالا بحث ما این نیست- نتیجه این شد که ما مشکل تعارض علم و دین را می توانیم با آیات زیبای قرآن کریم برطرف کنیم. نکته­ای زیبا در این آیات هست؛ آیه سوره علق کرامت انسان را به علم دانست. آیه سوره بقره هم کرامت انسان را به علم دانست. اما با یکدیگر فرق دارند. اینجا فرمود «علم الانسان ما لم یعلم» آنجا فرمود «علم الادم». سوال این بود که خلافت و کرامت از آنِ آدم است یا انسان؟ مسئله، مسئله آدم است یا انسان؟ چون اولین انسان آدم بود، تنها شاگرد هم آدم بود. البته باید دلیل این تقدم را هم مشخص کنیم اما آیاتی هم وجود دارد که کرامت را به مرد اختصاص نمیدهد، «علم الانسان ما لم یعلم». چیزی را که نداشت ما به انسان دادیم. پس موضوع کرامت خدا در اینجا آدم نیست بلکه انسان است. حالا که انسان چنین ظرفیتی دارد، «کرمنا بنی آدم»، ما فرزندان آدم را کرامت دادیم، چه زن و چه مرد، بنی آدم را کرامت دادیم. با علم، انسان را کرامت دادیم. مسئله­ای که باقی ماند، مسئله تقدم زمانی است. درباره مسئله زن و تقدم زمانی خلقت آدم چند مسئله را باید رسیدگی کرد: 1- آیا سرشت زن و مرد یکسان است؟ 2- آیا گناه اول، گناه زن است؟ 3- آیا زن فرع مرد و برای مرد است؟ اگر ما این سه سوال را بتوانیم درست بررسی کنیم، به سوال مهمتری که جلسه قبل عرض کردم می­رسیم که چرا زن پیغمبر نمی­شود؟ اگر توانستیم پاسخ این سوال را بدهیم معلوم می­شود که انسان همیشه به نبوت نیاز دارد و باید اولین انسان پیغمبر باشد لذا اولین انسان مرد است. نه به دلیل برتری، بلکه به دلیل مسئولیت.